

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید  
۰۳ اگست ۲۰۱۵

## سکوت شرم و گناه، یا بی اعتنائی؟

به تاریخ ۲۰۱۵/۰۷/۲۹ شخص محترم و دانشمندی به نام دوست محمد از ولایت زیبای بدخشان سوالی را به آقای هاشمیان راجع ساخت، که در نوع خود کاملاً بی نظیر است - هم به دلیل روش پسندیده و مؤدبانه یک پرسش مهم و شاید نیشگون مانند و هم به دلیل علاقه مندی به رفع ابهام هستی، کیستی و چیستی ملا محمد عمر، شخصی که تا امروز هویت وی مکتوم مانده است، توسط کسی که او را از نزدیک دیده است؛ سوالی که تا کنون به ذهن کسی خطور نکرده بود. این سوال در درجه ابراز نظریات پورتال افغان - جرمن آنلاین نشر شده است و من می خواهم آن را بدون کم و کاست و به عینه در اینجا نقل کنم:

"دانشمند محترم استاد هاشمیان بعد از سلام، خدا کند این پرسشی که مطرح می کنم؛ پرسش غیر معقولی نباشد، آن هم در پیوند به شایعه [شایعه] مرگ ملا محمد آخوند است؛ شما که ملا محمد عمر آخوند را دیده اید (و به روایت چشم او را بوسیده اید) آیا همین فوتو هائی که به نام او در طول این چند سال نشر شده، آیا فوتو های اوست یا خیر؟ این پرسش شاید باوجود ساده بودن، بسیار مهم باشد و پاسخ شما مطبوعات کشور را از یک مجهول رهایی می بخشد، زیرا در مطبوعات معمولاً اشاره می شود که فوتوی منسوب به ملا محمد عمر!!!"

در این قسمت، برای این که دانشمند محترم دوست محمد لفظ روایت را در نوشته شان به کار برده اند، می خواهم عرض معلومات بیشتر خوانندگان محترم عرض کنم که اولاً، راوی حکایت دیدن ملا محمد عمر و بوسیدن چشم وی توسط آقای هاشمیان، خود آقای هاشمیان است، نه کسی دیگری؛ و ثانیاً این که، دیدن ملا محمد عمر و بوسیدن چشم وی توسط آقای هاشمیان گزارشی است واقعی، نه تخیلی! روایت ها می توانند در برخی موارد تخیلی باشند، اما این روایت تخیلی نیست!

آقای هاشمیان می گوید: بعد از پایان دیدار جمعی از مردم با ملا محمد عمر، همراه با عبدالباری جهانی، وزیر اطلاعات و کلتور آقای محمد اشرف غنی احمد زی، رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان، و موقعی که همه باید مرخص می شدیم، مردمانی که آنجا را ترک می کردند یک یک، داستان ملا محمد عمر را می بوسیدند و محل را ترک می کردند. وقتی نوبت به من رسید، فکر کردم من که هم به سن از او بزرگترم و هم از لحاظ نسب، نباید داستان او را بیوسم. در همین فکر بودم که چه باید بکنم و چه باید نکنم، که ناگهان چاره ای به مغزم خطور کرد:

من باید چشم او را به نام چشم مجروح یک مجاهد راه اسلام بیوسم؛ و به این شکل خود را از بوسیدن داستان وی نجات بدهم. با عرض همین دلیل، وقتی که نوبت من رسید، به جای بوسیدن داستان وی به چشم مجروحش بوسه زدم و...

خوانندگان محترم ما شاید متوجه این باریکی شده باشند که آقای هاشمیان تنها برای بزرگی خود از لحاظ سن و از جهتی که خود را اولاد پیامبر و از نگاه نسب نسبت به ملای مذکور والاتر احساس می کرد، حاضر به بوسیدن دست وی نشده است، نه از نظر این که ملا محمد عمر اصلاً استحقاق آن را داشته یا نداشته است که دستانش بوسیده شود. به معنی دیگر اگر سن آقای هاشمیان بیشتر از سن ملا محمد عمر نمی بود و اگر از لحاظ نسب هم نسبت به او برتری نمی داشت، بوسیدن دستان او از جانب آقای هاشمیان مانعی نداشت؛ یعنی در آن صورت ایشان حاضر بودند، مانند دیگران، دستان این عجوبه زمان و تجسم کاملی از جنایت و جهالت را نیز ببوسد!!

سؤال مطرح شده، طوری که دانشمند محترم دوست محمد می فرماید، ساده است، زیرا جواب دادن آن برای کسی که ملا محمد عمر را از بسیار نزدیک دیده است، در واقع نباید کار دشواری باشد. آنچه آقای دوست محمد خواسته است، تنها صحنه گذاشتن یا صحنه نگذاشتن به عکسی است که در مطبوعات کشور و جهان به نام ملا محمد عمر نشر و نشان داده می شود: آیا شخصی که در عکس به نام ملا محمد عمر معرفی شده است، ملا محمد عمر، یعنی همان شخصی است که شما او را دیده و چشمش را بوسیده اید، یا خیر؟

یک آره، یا نه، می تواند میلیون ها انسان را از ابهام خارج کند! سؤال ساده، اما خیلی مهم! ولی آقای هاشمیان تا همین لحظه که من این مقاله را می نویسم، ۱۹ بجه روز یکشنبه ۲۰۱۵/۰۸/۰۲، بعد از چهار روز، هنوز جواب سؤال محترم دوست محمد را نداده است.

بنابر عادت، آقای هاشمیان همیشه هر سؤالی را که از وی پرسیده می شود، بدون فوت وقت جواب می دهد. در این مورد خاص، اما چرا ایشان تا هنوز هیچ جوابی ارائه نکرده است؟ آیا این سؤال واقعاً آنقدر دشوار است، که جواب گفتن بدان ممکن نیست؟ آیا او ملا محمد عمر را ندیده است و آنچه در مورد دیدن وی قبلاً گفته است دروغ بوده است؟ اگر دروغ بوده است، چرا آقای هاشمیان به بینندگان برنامه تلویزیونی اش این دروغ شاخدار را گفته است؟ اگر دروغ بوده، آیا این کار او اهانت آشکار و بیشرمانه به بینندگان برنامه او نمی باشد؟ و اگر دروغ بوده، آیا همین دروغ اولین و آخرین دروغ وی بوده است؟ از کجا فهمیده شود؟!

و اگر آن خبر راست بوده است، چرا آقای هاشمیان به جواب پرسنده چیزی ننوشته و به سؤالی که از وی شده است پاسخ نمی دهد؟!

یکی از پاسخ ها به این سؤال ها شاید این باشد که رفتن وی نزد ملا محمد عمر در آن زمان، که همه افغانستان را جهالت و خشونت و درشتی و تندخویی و تعصب شرمگین طالبانی فرا گرفته بود، امروز ایشان را چنان خجل و سرافکنده ساخته است، که حرفی غیر از سکوت توأم با انفعال و شرمساری برایش باقی نگذاشته است.

پاسخ دیگر می تواند این باشد که آقای هاشمیان به سؤال هائی که به نحوی به منش و اخلاق و رفتار و پندار مغلوط و متقلب وی ارتباط می گیرد، همچنان به سؤال کننده چنین سؤال ها، خلاف روش های معمول و انسانی، اگر هیچ گونه جوابی نداشت، با بی اعتنائی برخورد می کند.

آقای هاشمیان می داند که هموطن عزیز ما دوست محمد، مانند صاحب این قلم نیستند، که با مطرح کردن یک سؤال، اگر جوابی دریافت نکرد، با ابرام و اصرار پشت آن را بگیرد و سؤال خود را چندین بار و به چندین قسم، احتمالاً تا گرفتن پاسخ، تعقیب کند. آقای هاشمیان این را می داند؛ بنابراین قصداً می خواهد این سؤال را ناشنیده و مسکوت بگذارد؛ زیرا می داند که با این سرعتی که امروز مطالب و نظریات و پرسش ها و پاسخ ها و خبرها و... در رسانه ها نشر می شوند، هر خبر و نظری بعد از یک یا دو روز کهنه و فراموش می شود. لهذا بهتر است که به اصطلاح "غلی" خود را بگیرد و با این شیوه سؤال کننده را دست به سر کند؛ غافل از این که بعضی سخنان هیچ وقت فراموش مردم - آن عده از مردمانی که متوجه اخبار، وقایع و مطالب مهم هستند، حتی اگر سؤال خود را تکرار نیز نکنند - نمی شود:

مثل خبر رفتن آقای هاشمیان نزد مرد متعصب و زن ستیز و ضد تعلیم و تربیه و معرفت و اندیشه و آگاهی و فرهنگ و مدنیت و حقوق برابر انسان ها و هنر و ادب و تاریخ و آزادی های اجتماعی - سیاسی - اعتقادی و... مردی با افکار سختگیرانه تاریخ ترین قرن ها در قرون وسطی - قرن اول و دوم قرون وسطی - در اروپا. مردی که یکی از بی بها ترین آثار فرهنگی - هنری - تاریخی کشور که قدامت بیشتر از هزار و ششصد سال داشت، بدون توجه به ارزش هنری - مذهبی و تاریخی آن، به امر وی منهدم شد.

این سکوت را چه باید نام داد؟ سکوت شرم و گناه؛ یا بی اعتنائی از روی غرور یا نادانی به مردم؟! مردمی که اگر نوشته های شان دیده شود، آقای هاشمیان را استاد و دانشمند و بزرگوار و... خطاب نموده اند و آقای هاشمیان لاف را برای همین احترام این انسان ها نباید آن ها را مورد بی مهری یا بی اعتنائی قرار می داد!!

یقین دارم که چشم داران ما که بدی ها را تنها در دیگران متوجه می شوند، با همه دعوا ها از فضیلت و بزرگی و اخلاق و بینائی، یکبار نمی خواهند همین سؤال را از آقای هاشمیان بکنند، که آیا آن خبر و این روایت درست است یا نه. و اگر درست است به چه دلیلی شما در آن زمان نزد آن ملای متعصب و ضد آزادی و ترقی و معارف و زن و اندیشه و برابری و فرهنگ و تمدن و... رفته بودید؟ آیا شما آن مرد را با آن تفکر و اخلاق و خلق و خوی و کنش و منش و برداشت از خوبی ها و بدی ها و سائر ویژگی هایش نمی شناختید؟ یا بپرسند که چرا به سؤال آقای دوست محمد جوابی ارائه نکرده است؟!!

مسئولیت های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی ما، علی الخصوص به چشمداران ما، با تندی، به صراحت و بجا، گوشزد می کند، که ضابطه ها، معیار ها، قواعد، آداب و هنجارها را فدای رابطه ها نکنید! و نگذارید هر انسانی احساسات شان را به بازی بگیرد و هر گونه که خواسته باشد به فهم و هوش آن ها اهانت کند! ما حق پرسیدن داریم، و کسانی که ادعای هدایت و ارشاد مردم را به نام عالم و دانشمند و استاد دارند، مجبور اند به هر پرسش مردم، بجا یا بی جا، جواب بدهند.

طرفه رفتن آقای هاشمیان را در این زمینه، به هر بهانه ای که باشد، صاحب این قلم از چندین جهت گناه دیگری می داند؛ غیر از این که آقای هاشمیان باز هم ادعا کند، که سؤال آقای دوست محمد را ندیده و نخوانده است!!!

۲۰۱۵/۰۸/۰۲